

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

پیکان (بنوال)

۱۵ سپتمبر ۲۰۱۲

سخنی با تو، از سفرم به کابل

من سفری به کابل داشتم، کابلی که سالهاست مرکز کشور است، نماد اقتصادی و فرهنگی کشور بوده است. قلبش تپیده و گرمائی به زندگی مردم داده و می دهد..... می خواهم از سفرم برایت بگویم چی دیدم، نه این که مدعی گزارش باشم چون سر رشته ای از این شغل ندارم.... در حقیقت قصه دلم رابا تو در میان می گذارم؛ از قدیم گفته شده که «با دوست درد دل کنی- غمت کم و دلت سبک میشه» باور کن دیدن شهر کابل و جریانات آن، وضع آشفته مردم، نا بسامانی های اجتماعی، درهم برهمی های اقتصادی.... چی بگویم.... می دانی غم سنگینی روی دلم تلمبار شده.... تو که سینه فراخی داری... مگر نه این که با هم دوستیم... باتومی گویم.....

از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۲ چهار بار افغانستان رفته ام. به ولایات قندهار، مزار و تخار سفرهائی داشته ام، اما بیشتر وقتم در کابل صرف شده. هربار که رفته ام شهر را "آبادتر" یافته ام. قیمت زمین آن قدر بالا رفته که توان جیب اکثریت مردم از عهده پرداخت آن خارج است. با دلار امریکائی خرید و فروش صورت می گیرد. یک نمره زمین سه ونیم بسوه ئی در پروژه خوشحال مینه (افشار سابق) ۲۸۰ هزار دالریه فروش رفت قیمتی که شاید معادل به قیمت همین ساحه زمین در امریکا و اروپا باشد. کرایه خانه با دالر و حداقل آن دوصد دالر آنهم برای دو اطاق و خارج از شهر.

گفتم شهر را آبادتر یافتیم؛ اما بدقیافه و بیگانه، رویهم ریخته، در ساحه یک نمره که از سه و

نیم بسوه تا پنج ونیم بسوه هست، البته پروژه هائی هم است که نمره های نیم جریبی (ده بسوه) معامله می کنند. به هرحال اکثر نمره هائی که از پدرها میراث مانده سه تا خانه جداگانه آباد شده زیرا پدری که فوت کرده اگر از اوسه پسرو چند دختر مانده باشد، طبعاً پسرها بین خود

قسمت کرده اند و هر کدام در ساحه سهم خود خانه آباد کرده، بناء همه جا پرترازد لازمش به نظرمی آید. ساختمانها همان سبک افغانی ویا تکاملی آن را ندارد. بیشتر نقشه ها از پاکستان آمده، کسانی به سبک خانه های ایران، یکی از اروپا و آن دیگری هم از خودش طرحی ریخته و بالاخره مؤسسات متعدد ساختمانی شهر را آباد کرده و می کنند اما توجه به شکل و قیافه آن ندارند.. راستش را بگویم چشم من اذیت می شد، به کوچه های کهنه و سابقه دار که گذرم می شد بیشتر احساس آرامش می کردم، یک موازنه، یک نوع تناسب و هماهنگی در ساختمانهای سابق به چشم می

خورد. خانه ها، کوچه ها و شهرتیرخورده و درد کشیده باتن زخمی و خون آلودش با حسرت و آه آبادی شهری را می باید که بیگانه است، درست بدکاره ای رامی مانده که چهره اش را آرایش کرده و سرخابه مالیده اما هیکلش ناجور است، بد است. خوب که دقت کنی تهوع آوراست. کابل زیبا چهره اش پر از وصله است، هر تکه آن از جایی و هر ساختمانش نماد بیست از فرهنگ بیگانه...

بیایه باهم سری به بازارهای کابل بزنیم- و ببینیم بازارچی حالتی دارد.....
وضع مرکزبیاان اطراف و اکناف مملکت نیزاست، رهبری وضع برشانه های دردمند شهرکابل است، کابلی که فرهنگی داشت و روشی داشت، در هر زمینه ای و از آن جمله برای شهر و بازار.

خریدارها از یک معرفت نانوشته ای برخوردار بودند.... خریدار نیازش رامی خرید و فروشنده کاسبی می کرد نه چپاول. حالا بازار محل داد و ستد سالم نیست. قیمت معین و یا حتی مشابه وجود ندارد. دو فروشنده پهلوی هم برای عین جنس دو قیمت متفاوت طلب می کنند، اگر فروخته شد که شد و اگر شما نخریدید شروع به صدا کردن و پائین آوردن قیمت می کند و دست آخر شروع به عذرخواهی می کند. واقعاً من در حیرت می شدم که فاصله ای بین فروشنده و زرد و گدانیست. سیستم که وجود ندارد یک بازار مکاره و کثیف.. باور می کنی و طنزدار که معلوم نیست کثافت دانی کجاست. هر کی هر چی رابه هر جایی که انداخت مشکلی نیست. شاروالی که قاعدتاً مسؤول پاکی و صفائی شهر است مشغول ثروت اندوزی است. به اعتراف وزیر صحت گورنر جنرالی کابل مردم ۳۰ درصد هوای راکه تنفس می کنند مواد غائط است. از فضای شهر فقر، بدبختی، آه و حسرت و حرمان می بارد. فقط عده ای که دور خوان حکومت نشسته اند و یا کسانی که لقمه از کاسه دفاتر و مراکز کاری دول اشغالگر برمی دارند از امکانات استفاده می برند. در حقیقت هیچ کاری نشده که مردم از آن بهره ببرند.

به تعبیری از ژان پل سارتر: هر تخریب بی نقشه ای ضعفی، اغنیار اغنی؛ بر قدرت قدرتمندان می افزاید. (شیطان و خدا).

از سال ۱۳۵۲ که سردار محمد داوود (شهرزاده سرخ!!) کودتای سیاهش را به راه انداخت تا لحظه فعلی هر تخریبی که در وطن من و توشده بی نقشه بوده و به همین دلیل دچار حالت کنونی هستیم. باور کن و طنزدار وضع مردم رقت انگیز است. شهر پر از گداست از هر سنی و از هر جنسی، از طفل سه ماهه که به آغوش مادرش خفته

و وسیله گدانیست تا پیره مرده هفتاد ساله. اگر شما بخواهید به یکی کمک کنید و پول بدهید دور تان را چندین نفر می گیرد و همه تقاضا می کنند. گدائی به گونه ای شغل است، کار است. چند سال قبل یک خبرنگار پاکستانی گزارشی تهیه کرده بود که در شهر کراچی حدوداً چهل هزار گدا کار می کند؛ تمام کارهای خلاف توسط همین گداها پیش برده می شود. البته کسانی هم از روی مجبوری دست دراز می کنند و شما حالا کابل را ببینید شاید بیش از صد هزار گدا داشته باشد.

بخشی از این لشکر را معتادان موادمخدر تشکیل می دهند که در همه جا دیده می شوند هم گدا و هم وسیله فروش مواد مخدر و سایر کارهای خلاف. عملاً هیچ کاری صورت نه می گیرد، چون کسی مسؤول نیست کار فرماهای کشور که به رتق و فتق امور مشغول اند، بیشتر به فکر اندوختن اند تا رسیدگی به امور اجتماعی.

بادوستان و آشنایان اگر برخوردی داری تا می خواهی از دردی صحبتی به میان آوری می شنوی که قصه و حرف از پول است، از دالر و پوند از نقد بی عاطفه به جای هر نوع صمیمیت و راستی (تعبیر از کارل مارکس).

خلاصه آنچه لطف و صفرا بیان می کند چهره در خاک دارد. جامعه را آلوده کرده اند زیر نام دموکراسی. درد آور این که با سوادان بیشماری که قبلاً در موضع روشنفکری و روشنگری قرار داشتند حالا خدمتگذاری می کنند و

استدلال دارند که برای سرکوب طالب، فیودال و ارتجاع باید متحد امریکا و دولت مزدوران شد. در عوض این بی وجدانی و خودفروشی سهم مساوی با اربابان وطن فروش دارند. رشوت ستانی کاملاً شکل قانونی دارد، تمام کارمندان دستگاه از ترافیک روی جاده تا شخص گورنر جنرال کابل حامد خان سهم خود را از چپاول مردم و کشور بر می دارند و بالبان خشکیده و دستان شسته در مقابل مردم از وطن، آبادی و فردای بهتر و روشن حرافی می کنند. کوتاه کنم که با دالر و پوند جامعه را آلوده کرده اند و با شیوه و فرهنگ پاکستانی کشور را رهبری می کنند.. واه به حال مردم دردکشیده ما...سرت را به درد آوردم. باپوزش تا صحبت بعدی.....آرام باشی..

.....